

## منظومه عرفانی سعدی در بوستان

حسین قربان پور آرانی\*

◀ چکیده:

سعدی از بزرگ‌ترین شخصیت‌های ادبی ایران در طول تاریخ شعر و ادب فارسی است که در مورد جنبه‌های مختلف شخصیت و شعر او کتب و مقالات متعدد نوشته شده است؛ اما آنچه این نوشته در پی طرح آن است، مسئله‌ای است که در نوشته‌های معاصران ما در باب سعدی کمتر بدان توجه شده است و آن، نشان دادن شخصیت معنوی و عرفانی سعدی در آثار او و به‌ویژه در بوستان است، بدین معنی که سعدی در این منظومه فقط از مفاهیم عرفانی استفاده نکرده است، بلکه فکر مسلط در این اثر، فکر عرفانی است و این مسئله به دلیل تربیت عرفانی سعدی و یا حتی اعتقاد به این‌گونه آموزه‌هاست؛ چیزی که در تلقی قدما از شخصیت سعدی نیز کاملاً مشهود است. منظومه فکری سعدی در آثار او به‌ویژه در غزلیات و بوستان، منظومه عرفانی است و این سخن هرچند به معنی اعتقاد مسلم سعدی به جزئیات تصوف حداقل در تمام مراحل زندگی او نیست، نشان دهنده غلبه این تفکر در منظومه فکری اوست.

بدین منظور این نوشته به بررسی منظومه عرفانی سعدی در بوستان و تطابق فکری سعدی با محورهای فکر عرفانی در بوستان پرداخته است و در آن، مباحثی چون تربیت عرفانی سعدی در نظامیه بغداد و اشاره تذکره‌نویسان درباره شخصیت معنوی سعدی و نیز محورهای عمده تفکر عرفانی در ضمن حکایات بوستان مطرح شده است.

◀ کلیدواژه‌ها:

سعدی، بوستان، تفکر عرفانی، اندیشه‌های ملامتی، فتوت.

## مقدمه

### *Archive of SID*

در فرهنگ ایران بعد از اسلام تا قرن هشتم، چند جریان عمده فکری هست که به شکل‌های مختلف بر نحوه تفکر ایرانی و نیز بر شعر فارسی تأثیر گذاشته است؛ این چند جریان فکری و فرهنگی عبارت‌اند از: جریان عقلانیت و اعتزال؛ جریان اشعریت و عرفان و حیرت خیامی. اما جریان فکری غالب در ایران پس از اسلام، جریان اشعریت و عرفان است. پس از قرن پنجم و تغییر سیستم حکومتی ایران و روی کارآمدن حکومت‌های غیرایرانی با صبغه دینی، تفکر غالب در ایران به مدت چندین قرن، تفکر اشعری است، ردپای این اندیشه در تمام آثار عرفانی پس از قرن پنجم به تفاوت مراتب دیده می‌شود: سنایی و عطار و فخرالدین عراقی و نظامی و خاقانی و مولوی و سعدی و حافظ و... به عبارت دیگر، تمام بزرگان متفکر و اندیشمند ایرانی پس از قرن پنجم از این اندیشه برآمده‌اند و فضای فکری مسلط پس از این دوره تا چندین قرن، چنین اندیشه‌ای است. سعدی نیز در قرن هفتم و در عصری زندگی کرده که دوره اوج چنین تفکر و اندیشه‌ای است و نه تنها فضای فکری مسلط در آثار سعدی، تفکر اشعری و عرفانی است، بلکه کاربرد این گونه مفاهیم و آموزه‌ها در آثار سعدی به گونه‌ای است که نشانگر اعتقاد وی به این مفاهیم نیز هست. به عبارت دیگر، سعدی در فضایی رشد و نمو یافته و تحصیل علم کرده که تمام ارکان و اجزای آن با چنین اندیشه‌ای آمیخته شده و او نیز از این امکانات فرهنگی در آثار خود بهره‌وفی و کافی برده است. مسئله‌ای که در مورد سعدی کمتر بدان توجه شده، این است که منظومه فکری مسلط در آثار سعدی (به‌ویژه در غزلیات و بوستان) منظومه عرفانی است و گرایش به آموزه‌های عرفانی در این آثار فراتر از حد معمول است. البته چنان‌که در پی خواهد آمد، تعالیم عرفانی در آثار سعدی در بیشتر موارد، شکل خاصی دارد و آن نزدیکی به اندیشه‌های ملامتی و اهل فتوت و مروت است. علی‌رغم تلقی قطعی برخی تذکره‌نویسان و معاصران سعدی از شخصیت عرفانی وی، و نیز برخی اشارات خود سعدی که خود را «سالک و صاحب‌منزل و مقام» معرفی کرده است، نظیر آنچه در بوستان آورده:

به راه تکلف مرو سعدیا اگر صدق دای بیار و بیار  
تو منزل شناسی و شه راهرو تو حق گوی و خسرو حقایق شناس  
(بوستان، ص 40، نیز ر.ک: مکتب عرفان سعدی، ص 4)

نمی توان سعدی را «عارف» به معنی مصطلح دانست؛ هم چنان که درباره حافظ هم این مسئله محل تردید است (ر.ک: موسیقی شعر، ص 435) بلکه آنچه در مورد آثار سعدی قابل توجه است، وجه غالب در اندیشه اوست که عرفانی است.

### تربیت عرفانی سعدی

تحولات اجتماعی و سیاسی که از قرن پنجم و به ویژه از آغاز قرن ششم در ایران به وجود آمد (حکومت سلجوقیان با صبغه دینی بر محور کلام اشعری) و پایدار شدن اعتقادات مذهبی، سبب توجه به مشایخ صوفیه و راسخ گردیدن اعتقاد مردم نسبت به مقامات عرفانی و خانقاه و خانقاهیان شد. هنگامی که مغول به ایران حمله کرد، کمتر شهر و دیاری در ایران از دسته های صوفیان، خالی بود و تعداد خانقاه ها و اهل تصوف، حساب و شماری نداشت. از قرن هفتم به بعد تصوف، ادبیات فارسی را از نظم و نثر با شدت عجیبی تسخیر کرد و تحت سیطره و نفوذ قطعی خود در آورد و حتی بر فرهنگ ایرانی- اسلامی به نحو خاص سایه افکند و در نحوه تفکر و حتی در حیات انفرادی و اجتماعی ملت ایران ریشه دواند و بدان رنگ خاص بخشید که آثار سعدی نیز از این قاعده مستثنی نیست.

سعدی در مدت اقامت در بغداد در مدرسه نظامیه آن شهر به تحصیل پرداخت، چنان که خود اشاره می کند:

مرا در نظامیه ادرار بود شب و روز تلقین و تکرار بود  
(بوستان، ص 449)

این مدارس نظامیه که از میانه قرن پنجم به امر نظام الملک- وزیر مشهور سلجوقیان- بنیان نهاده شد، از مهم ترین مدارس اهل سنت بود. نظام الملک، این مدارس را که خاص شافعیه بود، و به نام خود او به نظامیه موسوم بود، در بلخ و

نیشابور و هرات و اصفهان و بصره و بغداد و برخی شهرهای دیگر بنا نهاد. بنای نظامیه بغداد، دو سال - 457 تا 459 ه.ق. طول کشید و خواجه نظام الملک بر آن موقوفاتی معین کرد تا قرن هفتم و عصر سعدی که الناصر لدین الله - خلیفه عباسی - بر این مدرسه موقوفات جدید و کتابخانه‌ای افزود. (ر.ک: تاریخ ادبیات در ایران، 234/2-237؛ به نقل از طبقات الشافعیه، 137/3) سعدی نیز در شعر فوق‌الذکر به این موقوفات اشاره کرده است.

سعدی در بغداد خدمت جمال‌الدین ابوالفرج ابن الجوزی را درک، و از او به عنوان «مربی» و «شیخ» یاد کرده است. این ابوالفرج نواده ابوالفرج ابن الجوزی، صاحب کتاب مشهور تلخیص ابلیس و منتظم است. ابن الجوزی و خاندان او از متکلمان عهد خود بودند، و در مذهب فقهی، تابع احمد حنبل و طبق گفته دکتر صفا اینکه سعدی او را شیخ و مربی خوانده، منظور کسی است که وی را در علوم شرعی و نه در تصوف در کنف تربیت داشته است. (ر.ک: تاریخ ادبیات در ایران، 594/3-595) البته از گفته سعدی در گلستان این امر ثابت نمی‌شود: «چندان که مرا شیخ اجل ابوالفرج ابن الجوزی - رحمة الله علیه - به ترک سماع فرمودی و عزلت اشارت کردی، عنفوان شبابم غالب آمدی و هوی و هوس طالب، ناچار به خلاف رای مربی، قدمی چند برفتمی و از سماع و مجالست حظی بر گرفتمی ...» (گلستان، ص 94 و 339)

از دیگر استادان سعدی در نظامیه بغداد، شهاب‌الدین ابوحفص عمر ابن محمد سهروردی (متوفی به سال 632 ه) است. ظاهراً سعدی در بغداد به صحبت او رسیده و در یک موضع از بوستان - که در بعضی از نسخه‌های قدیم تر هم نیست - از وی با تکریم بسیار یاد کرده است:

مرا شیخ دانای مرشد شهاب  
 دو اندرز فرمود بر روی آب  
 (بوستان، ص 449)

نیز:

شنیدم که بگریستی شیخ زار  
 چو برخواندی آیات اصحاب نار  
 (همانجا)

البته اشارت به صحبت شیخ «مرشد شهاب» در قدیم تر در نسخه‌های بوستان وجود ندارد، هرچند این نکته به تنهایی نمی‌تواند در صحت وقوع این صحبت، مایه تردد شود، زیرا در شدالازار هم ظاهراً به استناد قول شیخ، اشارتی به این ملاقات هست. به علاوه اشعاری که در بوستان- نسخه‌های متداول آن- در این باب هست، به قدری با سبک فکر و بیان سعدی توافق تام دارد که نمی‌توان در تعلق آن ابیات به بوستان شیخ، شک کرد و وقتی شاعر تا نزدیک چهل سال بعد از اتمام نظم بوستان (655) حیات داشته است، البته غرابتی ندارد که خود او در بعضی از نسخه‌های متأخرترش، احیاناً ابیات و مطالبی افزوده باشد که در نسخه‌های سابق بر آن‌ها نباشد. (ر.ک: جست‌وجو در تصوف ایران، ص 226)

جامی درباره ملاقات سعدی با سهروردی، چنین می‌گوید که سعدی «از مشایخ کبار، بسیاری را دریافته و به صحبت شیخ شهاب‌الدین سهروردی رسیده و با وی در کشتی سفر دریا کرده.» (نفحات الانس، ص 598) این سخن جامی عیناً ترجمه عبارت شدالازار است: «و صحب الشیخ شهاب‌الدین عمر السهروردی و کان معه فی السفینة...» (قلندریه در تاریخ، ص 527؛ به نقل از شدالازار، ص 461) این عبارات در مورد مصاحبت سعدی با سهروردی و سفر دریا، ظاهراً از ابیات فوق‌الذکر در بوستان مایه گرفته است. هرچند گفتار سعدی در این مورد منحصر به سفر با سهروردی نیست، نشانی از صحبت و اقامت در خدمت او و استماع سخنان عارفانه دیگر او نیز می‌دهد. (ر.ک: نفحات الانس، تعلیقات ص 919؛ نیز تاریخ ادبیات در ایران، 595/3)

به هر حال، تأثیر نظرها و عقاید شهاب‌الدین سهروردی و مشابهت بین اقوال سعدی با تعالیم شیخ، تردیدی در وجود نوعی ارتباط معنوی بین آن‌ها باقی نمی‌گذارد. در بین این‌گونه موارد مشابهت، استاد فروزانفر، شباهت قول سعدی را که در باب اهل معرفت می‌گوید: «آن را که خبر شد، خبری باز نیامد» با گفته شیخ شهاب‌الدین در عوارف المعارف که در همین باب می‌نویسد: «ما رجع من رجع الا من الطريق و ما وصل الیه احد فرجع» خاطر نشان می‌کند. هم‌چنین

توافق مشرب سعدی را با سهروردی در این نکته که کمال، در مشابهت شربعت است و خدمت، به نوع در نیل به کمال برای سالک اهمیت تام دارد و نیز چند مورد دیگر را می‌توان از این گونه وجوه مشابهت ذکر کرد. (ر.ک: مجموعه مقالات و اشعار فروزانفر، ص 77-78) به علاوه، قول مشهور سعدی در باب اول گلستان که می‌گوید: «بنی آدم اعضای یکدیگرند» ظاهراً مأخوذ از حدیثی است که سهروردی در عوارف از نعمان بن بشر نقل می‌کند: «انما المؤمنون كجسد رجل واحد اذا اشتكى عضوه من اعضائه اشتكى جسده اجمع» (عوارف، ص 81) و این نکته در عین حال، روایت غیر مشهور این بیت: «بنی آدم اعضای یک پیکرند» را که در غالب نسخ معتبر، خلاف آن است، در این باب بیشتر قابل تأیید نشان می‌دهد. باری صحبت سعدی با سهروردی از جهت تاریخی اشکالی ندارد و ظاهراً مربوط به دوره اقامت و تحصیل سعدی در بغداد است؛ اما اینکه سعدی در بعضی از سخنان خویش، احیاناً عقایدی خلاف عقاید و اقوال سهروردی هم آورده، فقط نشان می‌دهد که ارتباط وی با سعدی به مرحله ارادت رسمی نرسیده و در حد تکریم و تحسین شاعر در حق پیر و مرشد معروف عصر بوده است. (ر.ک: جست‌وجو در تصوف ایران، ص 227)

هم‌چنین شایسته ذکر است که سعدی در عین آنکه با گروهی از مشایخ، مصاحبت و بدیشان اردات داشته، تابع و فرمانبردار مطلق آنان نبوده، چنان‌که هر مریدی نسبت به مراد باید باشد، بلکه از راه صحبت و کسب فیض از محضر بزرگان طریقت از گفتارها و نظرها و نتایجی که از مجاهدات خود گرفته بودند، برخوردار شده، و احیاناً برخی نظرهای آنان را نیز پذیرفته است. (ر.ک: تاریخ ادبیات در ایران، 595/3)

موضوع دیگری که به حیات صوفیانه سعدی ارتباط دارد، ملاقات و مصاحبت او با مولانا جلال‌الدین رومی است، لیکن ملاقات با مولانا جلال‌الدین، مسئله‌ای است که در روایات قدیم محلی فارس - از جمله شد الازار - سابقه ندارد و ظاهراً افلاکی - در قونیه - از قدیم‌ترین کسانی است که بدان اشارت کرده‌اند. (ر.ک:

جست‌وجو در تصوف ایران، ص 227؛ نیز رساله در احوال و زندگی مولانا،  
ص 128-133)

### اشاره تذکره‌نویسان درباره شخصیت عرفانی سعدی

نکته مهم درباره شخصیت سعدی، اشاره برخی هم‌عصران و تذکره‌نویسان درباره شخصیت معنوی سعدی است. از جمله شاعر و عارف معاصر سعدی، سیف فرغانی است که چند شعر در ستایش سعدی برای او فرستاده و گویا با وی مکاتبه داشته، در آغاز شعری با مطلع زیر:

نمی‌دانم که چون باشد به معدن زر فرستادن      به دریا قطره آوردن، به کان گوهر فرستادن  
(دیوان، ص 111)

او را با عنوان «الشیخ العارف سعدی الشیرازی» یاد کرده است. به رغم اینکه به تصریح سیف فرغانی، ملاقات و دیداری بین او و سعدی واقع نشده:

«گر با یکدیگر ما را نیفتد قرب جسمانی      نباشد کم ز پیغامی به یکدیگر فرستادن»  
(همان، ص 112)

اما او چنان مجذوب شخصیت معنوی و روحانی سعدی است که در چهار قصیده به مدح و ثنای شیخ اجل پرداخته و شخصیت ادبی او را ستوده است. علاوه بر این، دو قصیده و بسیاری از غزل‌های شیخ را استقبال، و در این غزل‌ها، مصراعی از شیخ را تضمین کرده است. در قصایدی هم که به مدح سعدی پرداخته، نهایت احترام و ارادت خویش را به سعدی ابراز، و از او به عنوان سلطان سخن و پادشاه سخن یاد کرده است. (ر.ک: دیوان سیف فرغانی، ص 111، 113، 114 و 115؛ نیز مقدمه دکتر صفا بر دیوان سیف فرغانی، ص بیست تا بیست و سه؛ نیز تاریخ ادبیات در ایران، 587/3)

هم‌چنین از قول برخی تذکره‌نویسان شهرت شخصیت معنوی و عرفانی سعدی را می‌توان استنباط کرد؛ از جمله حمدالله مستوفی- از مورخان قرن هشتم- ذیل شرح حال سعدی چنین می‌گوید: «و هو مصلح ابن مشرف شیرازی... مردی

صاحب وقت بود، نظم و نثر خوب دارد و شهرتی تمام.» (تاریخ گذشته،

ص 734)

نیز دولت‌شاه سمرقندی- از تذکره‌نویسان قرن نهم- ذیل شرح حال سعدی او را عارف خوانده و کراماتی بدو نسبت داده است. (ر.ک: تذکره الشعراء، ص 202) او ذیل شرح حال امامی هروی و نقل داوری مجد همگر و رأیی که او به برتری امامی بر سعدی داده، درباره سعدی چنین می‌گوید: «این فضل که در حق امامی گفته‌اند، در شیوه صنایع بدایع شعری بوده باشد و الا سخن شیخ سعدی را مرتبه‌ای عالی و مشرب او را درجه‌ای وافی است؛ از حقیقت و طریقت، سخن او نشان می‌دهد و از نمکدان لطافت آنی دارد.» (همان، ص 166-167)

جامی نیز در شرح کوتاهی که درباره سعدی نوشته، به تصوف او تصریح، و به زاویه و خانقاه وی اشاره کرده است: «از افاضل صوفیه بود و از مجاوران بقعه شریف شیخ ابو عبدالله خفیف- قدس الله تعالی سره- ... و از مشایخ کبار، بسیاری را دریافته و به صحبت شیخ شهاب‌الدین رسیده...» (نفحات الانس، ص 598)

نیز ذیل شرح حال شیخ عبدالله بلیانی از خانقاه سعدی سخن گفته: «... وی در شیراز بود، روزی به خانقاه شیخ سعدی- رحمه الله- درآمد. شیخ سعدی یک مشت فلوس بیاورد و در نظر وی بنهاد و گفت: بفرمای تا درویشان این تبرک به سفره دهند. وی گفت: ای سعدی فلوس آوردی؟ برو و آن ظرف آقچه بیاور که شصت و دو عدد آقچه در آن نهاده‌ای تا درویشان به سفره دهند. در حال، شیخ سعدی برفت و آن ظرف بیاورد، هم‌چنان‌که وی فرموده بود، آن را بفرستاد و از برای درویشان سفره تمام آوردند.» (همان، ص 266)

هم‌چنین جامی، کراماتی نیز به سعدی نسبت داده، نظیر آنچه مقامات‌نویسان عرفا به آنان نسبت می‌دهند: «وقتی وی را با یکی از اکابر سادات و اشراف فی الجمله گفت‌وگویی واقع شد. آن شریف، حضرت رسالت را- صلی الله علیه و سلم- به خواب دید، وی را عتاب کرد. چون بیدار شد، پیش شیخ آمد و عذرخواهی نمود و استرضای وی کرد.» (همان، ص 599) نیز: «یکی از مشایخ،



منکر وی بود، شبی در واقعه چنان دید که درهای آسمان گشاده شدند، ملائکه با طبق‌های نور، نازل شدند، پرسید که این چیست؟ گفتند برای سعدی شیرازی است که بیتی گفته که قبول حضرت حق - سبحانه و تعالی - افتاده و آن بیت، این است:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتری معرفت کردگار  
آن عزیز، چون از واقعه در آمد، هم شب به زوایه شیخ سعدی رفت که وی را بشارت دهد، دید که چراغی افروخته و با خود زمزمه‌ای می‌کند، چون گوش کشید، همین بیت می‌خواند. «همان، ص 599»

این اشارات جامی و تلقی قطعی او از شخصیت عرفانی سعدی، در حالی است که خود او درباره عرفان حافظ با تردید اظهار نظر می‌کند: «بسا اسرار غیبیه و معانی حقیقیه که در کسوت صورت و لباس مجاز باز نموده است. هر چند معلوم نیست که وی دست ارادت پیری گرفته و در تصوف به یکی از این طایفه نسبت درست کرده، سخنان وی چنان بر مشرب این طایفه واقع شده است که هیچ کس را آن اتفاق نیفتاده.» (نفحات الانس، ص 612)

البته اینکه دولت‌شاه سمرقندی (ر.ک: تذکره الشعراء، ص 223) و رضا قلی‌خان هدایت (ر.ک: مجمع الفصحا، 274/1) سعدی را مرید شیخ عبدالقادر گیلانی نوشته‌اند، اشتباه است و منشأ این اشتباه، ظاهراً حکایتی از باب دوم گلستان بدین شرح است: «عبدالقادر گیلانی را - رحمة الله علیه - در حرم کعبه دیدند، روی بر حصبا نهاده...» (ص 87) که در برخی نسخه‌ها «دیدند» به «دیدم» بدل، و منشأ اشتباه مذکور شده است. (ر.ک: تاریخ ادبیات در ایران، 596/3؛ نیز ر.ک: گلستان، ص 322 و 600)

کوتاه سخن اینکه هر چند در آثار سعدی، اثری از اقامت در محیط خراسان و آشنایی با رجال و مشایخ و اکابر آن سامان نیست، احوال سعدی در اواخر عمر، آن‌گونه که از شدالازار و به تبع آن نفحات الانس، و نیز از مطالعه آثارش بر می‌آید، ظاهراً با زهد و انزوا همراه بوده است، و این نکته نیز گرایش او را به تصوف -

بدون اینکه این گرایش از مقولهٔ ترتیب سلسله و خانقاه باشد نشان می‌دهد، نیز مسافرت‌های مکرر و مصاحبت با فقرا و صوفیه شام و به‌ویژه اقامت در بغداد و کسب فیض از بزرگ‌ترین مدرسان و مشایخ عهد، همراه با مطالعه کتب متصوفه از اسبابی بوده که وی را در خط سیر و سلوک شخصی انداخته است. در بوستان و گلستان غیر از باب‌هایی که دربارهٔ اخلاق و سیرت درویشان دارد، بارها نکات و حکایات جالب از صوفیه نقل می‌کند که از غور و تعمق او در آثار این قوم حکایت می‌کند. (ر.ک: جست‌وجو در تصوف ایران، ص 229؛ نیز نفعات الانس، ص 598)

### منظومهٔ عرفانی سعدی در بوستان

بوستان، منظومه‌ای است از نوع مثنوی و در بحر متقارب، مشتمل بر بیان فضایل اخلاقی و اصول سیاست و تدبیر مملکت و شالوده‌های تحکیم و حفظ خانه و خانواده که با صفای صوفیانه و معرفت عارفانه آمیخته و از ریا و رذیلت‌ها، اعراض کلی داشته؛ بوستان، آمیزه‌ای است از عرفان و حکمت و اخلاق و دستوره‌های زندگی با عباراتی شیوا و رسا (ر.ک: شرح بوستان خزائلی، ص 9 مقدمه) که البته از این میان عرفان و آموزه‌های عرفانی—چنان‌که اشاره شد— جایگاه ویژه‌ای در منظومهٔ فکری سعدی، به‌ویژه در بوستان دارد، چنان‌که برخی بوستان را «نامهٔ عرفان» یا «عارف‌نامهٔ سعدی خوانده‌اند؛ هرچند به جهت شیوهٔ بیان سعدی که خواسته مفاهیم عرفانی را همه‌فهم کند، مقاصد عرفانی نهان شده است. (مکتب عرفان سعدی، ص 6 و 8) اعتقاد سعدی به عرفان از یک سو، مرتبط است با اعتقاد به فتوت و جوانمردی و از یک سوی نیز مرتبط است با اندیشه‌های ملامتی و حکایات و مضامین عرفانی مثل التزام صدق و اجتناب از ریا و توجه به مروت و... که سعدی به‌ویژه در بوستان نقل کرده است. شخصیت‌هایی نیز که در بوستان مورد نظر سعدی‌اند، به فتوت و مروت منسوب‌اند مثل حکایات مربوط به معروف کرخی که سلمی نیز او را بدین عقیده

منتسب می‌دارد: «و هو من اجله المشايخ و قدمائهم و المذكورين بالورع و الفتوة»  
(طبقات الصوفیه، ص 84)

نیز حکایات مربوط به حاتم طایی در باب دوم بوستان که نماد چنین اندیشه‌ای است، و نیز حکایات منقول در بوستان که مرتبط با اندیشه‌های ملامتی است (برای نمونه ر.ک: ص 124، 132، 142، 144 و...) و چنان‌که می‌دانیم از آغاز این ارتباط میان فتوت و تصوف، به‌ویژه در شاخهٔ ملامتی آن وجود داشته است. البته توجه سعدی به فتوت و جوانمردی، ظاهراً با اقامت او در بغداد نیز بی‌ارتباط نیست، چنان‌که قشیری از قول ذوالنون مصری اشاره می‌کند: «هر که خواهد که جوانمردان نیکو بیند، به بغداد رود و سقّایان بغداد را بیند.» (ترجمهٔ رسالهٔ قشیری، ص 360)

عرفان و مجموعهٔ فرهنگ عرفانی در بوستان سعدی، به شکل‌های مختلف تأثیر کرده که در ذیل به توضیح برخی موارد و نمونه‌های آن می‌پردازیم:

#### الف. محورهای فکر عرفانی

#### ب. اصطلاحات عرفانی

#### ج. حکایات عرفانی

1. حکایاتی که بیان‌گفتهٔ یکی از عرفا یا بیان تجربیات ناشی از سیر و سلوک از زبان یکی از عرفاست.
2. حکایاتی که برگرفته از کتب عمدهٔ عرفانی است.
3. حکایاتی که در بیان کرامات عرفاست.
4. حکایاتی که نشانگر توجه سعدی به علو همت و فتوت و مروت و عیاری است.

#### د. اندیشه‌های ملامتی در بوستان

ه. اشاره به آداب و رسوم و حالات صوفیه

و. نامگذاری ابواب بوستان

ز. توجه به آیات و احادیث و معانی عرفانی آن

## الف. محورهای فکر عرفانی در بوستان *Archive of SID*

بوستان سعدی و به‌ویژه دیباچه آن، سرشار از آموزه‌های عرفانی و مفاهیم و تعالیمی است که از محورهای عمده تفکر عرفانی به شمار می‌آیند و در آثار مهم عرفانی- نظم و نثر- مکرر توضیح و تبیین شده و این مسئله نشانگر تسلط این اندیشه بر منظومه فکری سعدی و نیز تسلط سعدی بر این‌گونه آموزه‌های صوفیانه است. برخی محورهای عمده فکر عرفانی در بوستان از این قرار است:

**1. سعادت به عنایت است نه به عبادت:** این مسئله یکی از محورهای عمده فکر عرفانی است که در متون تصوف و نیز در اشعار شعرای عرفانی فارسی مکرر مطرح شده و اساس بسیاری از تصویرآفرینی‌های هنری عرفا نیز هست؛ از جمله سرچشمه فکری داستان ابلیس و توجیه نافرمانی او از فرمان الهی که خود بر اساس تأویل جبری آیاتی از قرآن کریم است. (برای نمونه ر.ک: بقره/143، 313 و 372؛ یونس/25؛ رعد/27؛ ابراهیم/4؛ نحل/93؛ مدثر/31؛ نیز کشف الاسرار، 160-159/1؛ نیز دیوان حافظ، ص 136، 134، 169 و 212)

سعدی در دیباچه بوستان در این باره چنین می‌گوید:

یکی را به سر بر نهد تاج بخت	یکی را به خاک اندر آرد ز تخت
گلستان کند آتشی بر خلیل	گلیم شقاوت یکی بر درش
گر آن است منشور احسان اوست	گروهی به آتش برد ز آب نیل
	ور این است توفیق فرمان اوست

(بوستان، ص 34)

**2. لزوم پیروی از مراد و شیخ:** این مسئله نیز از مسائل اصلی کتب تصوف و نیز شعر عرفانی فارسی است. (برای نمونه ر.ک: مرصادالعباد، ص 264-265؛ مثنوی، ص 133؛ نیز دیوان حافظ، ص 71 و 254) سعدی نیز در دیباچه بوستان در این باره چنین می‌گوید:

در این بحر جز مرد داعی نرفت  
گم آن شد که دنبال داعی نرفت

کسانی کز این راه برگشته‌اند برفتند بسیار و سب گشته‌اند  
(بوستان، ص 35)

**3. مسئله عقل و عشق:** چنان‌که پیش‌تر نیز اشاره شد، این مسئله در شعر فارسی بیانگر دو جریان عمده فکری و فرهنگی است که به دلیل سیاسی و اجتماعی و فرهنگی پس از قرن پنجم و ششم، جریانی که در ایران تسلط یافته، جریان عشق و عرفان و اشعریت است و نمایندگان این جریان، متکلمان اشعری و عرفا مانند امام محمد غزالی، احمد غزالی، حلاج و عین‌القضات همدانی هستند، و در شعر فارسی، مهم‌ترین نمایندگان آن، سنایی و عطار و مولوی‌اند. این مسئله که با عقل (عقل فلسفی) نمی‌توان رستگار شد، شالوده‌آسای تفکر اشعری است، و در تمام کتب عمده تصوف اعم از نظم و نثر بدان اشاره و تأکید شده است. (برای نمونه ر.ک: تمهیدات، ص 98-99؛ مرصادالعباد، ص 114؛ دیوان حافظ، ص 96)

سعدی در دیباجه بوستان در این باره چنین می‌گوید:

بدرد یقین پرده‌های خیال      نماند سرپرده الا جلال  
دگر مرکب عقل را پویه نیست      عنانش بگیرد تحیر که ایست  
(بوستان، ص 35)

نیز:

ره عقل جز پیچ در پیچ نیست      بر عارفان جز خدا هیچ نیست  
(همان، ص 109)

نیز این ابیات در معنی استیلائی عشق بر عقل:

چو بر عقل دانا شود عشق، چیر      همان پنجه آهنین است و شیر  
تو در پنجه شیرمرد اوژنی      چه سودت کند پنجه آهنی؟  
چو عشق آمد از عقل دیگر مگوی      که در دست چوگان اسیر است گوی  
(همان، ص 107)

**4. آینگی دل:** در تعبیرات عرفا، دل مثل آینه‌ای است که محل تجلی خداوند

است، و این مضمون در متون عمده عرفانی تکرار شده است. (از جمله:

مرصادالعباد، ص 72؛ مثنوی، 6/1؛ دیوان حافظ، ص 162) *Archive of SID*

سعدی در دیباچه بوستان در این باره چنین می گوید:

اگر طالبی کاین زمین طی کنی      نخست اسب باز آمدن پی کنی  
تأمل در آینه دل کنی      صفایی به تدریج حاصل کنی  
(بوستان، ص 35)

5. رازداری: رازداری سالک از محورهای تفکر عرفانی است که در متون مهم عرفانی بر آن تأکید شده. (از جمله: مثنوی، 5/1 و 369/1؛ دیوان حافظ، ص 120) سعدی در گلستان چنین می گوید:

این مدعیان در طلبش بی خبرانند      آن را که خبر شد خبری باز نیامد  
(گلستان، ص 51)

سعدی در دیباچه بوستان نیز در این باره چنین می گوید:

وگر سالکی محرم راز گشت      بپندند بروی در بازگشت  
یکی باز را دیده بردوخته      یکی دیده ها باز و پر سوخته  
کسی ره سوی گنج قارون نبرد      وگر برد ره باز بیرون نبرد  
بمردم در این موج دریای خون      کز او کس نبرده است کشتی برون  
(بوستان، ص 35)

این ابیات برگرفته از حدیث معروف «من عرف الله کل لسانه» و نیز یادآور سخن ذوالنون است: «ما رجع من رجع الا من الطريق و ما وصل الیه احدٌ فرجع عنه: آنکه بازگشت، برنگشت مگر از نیمه راه، اما هر که به او رسید، بازنگشت.» (بوستان، ص 310؛ نیز ر.ک: مثنوی و سعدی، ص 132)

6. بیان مقام رضا و تسلیم: این مضمون را نیز که از مضامین رایج کتب تصوف و شعر عرفانی فارسی است (ر.ک: دیوان حافظ، ص 212) سعدی در غزلیات بدین گونه بیان کرده است:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست      عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست  
و در بوستان در این باره چنین می گوید:

اگر زخم بیند و گهر من همیش  
به امیدش اندر گدایی صبور  
وگر تلخ بینند دم درکشند  
که تلخی، شکر باشد از دست دوست  
شکارش نجوید خلاص از کمند  
سبک‌تر برد اشتر مست، بار

(بوستان، ص 100)

7. در بیان مقام اولیا و توجه به باطن: اشاره به حدیث معروف در مقام اولیا:  
«اولیائی تحت قبای لایعرفهم غیری.» (احادیث مثنوی، ص 52) سعدی چنین  
می‌گوید:

سلاطین عزلت، گدایان حی  
به سروقتشان خلق کی ره برند  
چو بیت‌المقدس، درون پر قباب  
چو پروانه آتش به خود در زنند  
منازل‌شناسان گم کرده پی  
که چون آب حیوان به ظلمت درند  
رها کرده دیوار بیرون خراب  
نه چون کرم پیله به خود بر تنند

(بوستان، ص 100)

8. نفی شهرت: این مسئله از مسائل مهم در تصوف و نیز یکی از ارکان  
طریقت ملامتیان است. از پیامبر (ص) نقل کرده‌اند: «الشهرة آفة و الراحة فی  
الخمول.» (شرح مثنوی شریف، 733/2)

عزیزان پوشیده از چشم خلق  
نه زَنارداران پوشیده دل

(بوستان، ص 100)

9. سختی راه عشق و درمان‌ناپذیری درد عشق: از مضامین رایج در تصوف و  
شعر عرفانی است. (از جمله تمهیدات، ص 97؛ دیوان حافظ، ص 96)  
سعدی در بوستان چنین می‌گوید:

چو پروانه آتش به خود در زنند  
بالای خمار است در عیش مل  
نه چون کرم پیله به خود بر تنند...  
سلحدار خار است با شاه گل...

نشاید به دارو دوا کردشان که کس مطلع نیست بر دره‌شسان  
(بوستان/100)

**10. فنای عرفانی: سعدی در بوستان در این باره چنین می‌گوید:**

ره عقل جز پیچ در پیچ نیست بر عارفان جز خدا هیچ نیست  
توان گفتن این با حقایق‌شناس ولی خرده گیرند اهل قیاس  
که پس آسمان و زمین چیستند بنی‌آدم و دام و دد کیستند  
پسندیده پرسیدی ای هوشمند بگویم گر آید جوابت پسند  
نه هامون و دریا و کوه و فلک پری و آدمیزاد و دیو و ملک  
همه هرچه هستند از آن کمترند که با هستی‌اش نام هستی برند  
چو سلطان عزت علم برکشد جهان سر به جیب عدم درکشد  
(ص 109)

**11. نفی خودی:** این مسئله نیز از آموزه‌های اصلی صوفیه است که در متون عمده تصوف و نیز در رفتار و کردار صوفیه بزرگ بازتاب یافته است. (از جمله: اسرارالتوحید، 195/1 در سیره عملی ابوسعید؛ نیز تمهیدات، ص 97؛ دیوان حافظ، ص 212)

سعدی در بوستان در این باره چنین می‌گوید:

بزرگان نکردند در خود نگاه خدایینی از خویشتن‌بین مخواه  
(ص 116)

نیز:

طریقت جز این نیست درویش را که افکنده دارد تن خویش را  
(بوستان، ص 116)

**12. اخلاص و نفی ریا:** قشیری در این باره چنین گوید: «و اخلاص آن بود که طاعت از بهر خدای کند، چنان‌که هیچ چیز دیگر باز آن آمیخته نباشد و بدان طاعت، تقرّب خواهد به خدای عزّ و جلّ و با کسی دون خدای عزّ و جلّ، تصنّعی نجوید و محمدتی چشم ندارد از خلاق، و جاهی امید ندارد.» (ترجمه رساله قشیریه، ص 322)



سعدی در بوستان در این باره چنین می‌گوید: *Archive of SID*

نگر صورتی بی‌تکلف برون  
به از نیک‌فالی خراب اندرون  
به نزدیک من شیرو راهزن  
به از فاسق پارسا پیرهن...  
گرت بیخ اخلاص در بوم نیست  
از این بر کسی چون تو محروم نیست  
هر آن کافکند تخم بر روی سنگ  
جوی وقت دخلش نیاید به چنگ  
منه آبروی ریا را محل  
که این آب در زیر دارد و حل  
چو در خفیه بد باشم و خاکسار  
چه سود آب ناموس بر روی کار  
به روی و ریا خرقه سهل است دوخت  
گرش با خدا در توانی فروخت

(بوستان، ص 143)

**13. گرسنگی و ترک تن‌پروری:** قشیری در این باره چنین گوید: «بدان که گرسنگی از صفات این قوم است، و این یکی است از ارکان مجاهدت و سالکان این طریق به گرسنگی بدین درجه رسیدند، و از طعام باز ایستادند و چشمه‌های حکمت اندر گرسنگی یافتند...» (ترجمهٔ رسالهٔ قشیریه، ص 212)

سعدی در بوستان چنین می‌گوید:

ندارند تن‌پروران آگهی  
که پرمعده باشد ز حکمت تهی  
دو چشم و شکم پر نگردد به هیچ  
تهی بهتر این رودهٔ پیچ‌پیچ

(بوستان، ص 146)

که یادآور این حدیث نبوی است: «نور الحکمة الجوع» (شرح یوسفی، ص 363؛ به نقل از احیاء العلوم‌الدین، 84/3)

**14. قناعت:** قشیری در این باره گوید: «اندر زبور است که قانع توانگر است، اگرچه گرسنه باشد» و نیز: «هر که قناعت کند، از اهل زمانه راحت یابد و بر همگان مہتر گردد.» (ترجمهٔ رسالهٔ قشیریه، ص 241)

سعدی در بوستان چنین می‌گوید:

قناعت توانگر کند مرد را  
خبر کن حریص جهانگرد را

(بوستان، ص 145)

**15. مجاهده با نفس:** در باب مبارزه با نفس و تأیید سخن پیامبر (ص) که فرمود: «عدی عدوک نفسک التی بین جنییک...» سعدی در آغاز باب تربیت چنین می گوید: تو با دشمن نفس هم‌خانه‌ای چه در بند پیکار بیگانه‌ای عنان باز پیچان نفس از حرام به مردی ز رستم گذشتند و سام (بوستان، ص 153؛ نیز مکتب عرفان سعدی، ص 22)

همچنین در داستان پانزدهم از باب اول این دو بیت:

تمنا کند عارف پاکباز به دریوزه از خویشتن ترک آز  
چو هر ساعتش نفس گوید بده به خواری بگرداندش ده به ده  
(بوستان سعدی، ص 56؛ نیز مکتب عرفان سعدی، ص 22)

**16. بیان مقام ایثار:** ایثار از مقامات عرفانی و بالاترین درجه ایمان است. سعدی در باب اول بوستان در این باره چنین می گوید:

خنک آن‌که آسایش مرد و زن گزینند به آسایش خویشتن  
(بوستان، ص 54؛ مکتب عرفان سعدی، ص 59)

**17. بیان مقام احسان:** احسان از مراتب عرفانی است و سعدی در بوستان، آن را بدین شکل برشمرده است:

1. آسودگی همه افراد انسان 2. برهنگی را جامه پوشانیدن 3. سرپرستی یتیمان  
4. شاد کردن غمزدگان 5. رسیدگی به نیاز غریبان 6. صدقه و انفاق کردن 7.  
آسایش رسانیدن به خلق. (مکتب عرفان سعدی، ص 89-90)

احسان در بوستان، فقط در مورد انسان‌ها نیست، بلکه در مورد حیوانات هم به احسان سفارش شده است؛ برای نمونه، داستان مردی که سگی را در بیابان تشنه می‌یابد، و او را از هلاکت نجات می‌دهد، بیانگر همین مطلب است:

یکی در بیابان سگی تشنه یافت برون از رمق در توانش نیافت  
(ص 85)

احسان نسبت به حیوانات در داستان دوازدهم و سیزدهم باب دوم هم دیده می‌شود. (ر.ک: مکتب عرفان سعدی، ص 106)

18. هم‌چنین سعدی در دیباچه بوستان، مراحل سلوک عرفانی را بدین شکل

بیان کرده است؛ طلب و عشق و معرفت و حیرت و استغنا و توحید و فنا:

اگر طالبی کاین زمین طی کنی	نخست اسب باز آمدن پی کنی
تأمل در آئینه دل کنی	صفایی به تدریج حاصل کنی
مگر بویی از عشق، مستت کند	طلبکار عهد الستت کند
به پای طلب ره بدان جا بری	وز آنجا به بال محبت پری
بدرّد یقین پرده‌های خیال	نماند سرپرده الا جلال
دگر مرکب عقل را پویه نیست	عناش بگیرد تحیر که بیست
در این بحر جز مرد داعی نرفت	گم آن شد که دنبال داعی نرفت
کسانی کزین راه برگشته‌اند	برفتند بسیار و سرگشته‌اند

(بوستان، ص 35)

### ب. اصطلاحات عرفانی در بوستان

یکی از موارد تأثیر جهان‌بینی عرفانی در بوستان، کثرت استعمال اصطلاحات مربوط به تصوف در بوستان است، و نکته مهم درباره این تأثیر اینکه، این اصطلاحات و مفاهیم که به شکلی گسترده در خدمت مضمون‌سازی و خلاقیت هنری سعدی است، در بیشتر موارد، دقیقاً در معنی اصطلاحی خود که در کتب عمده تصوف به کار رفته، استعمال شده است. اینک نمونه‌ای از این اصطلاحات و مفاهیم:

آب حیوان (100)، آئینه دل (35)، احسان (34)، ابدال (109)، پیر (109)،  
تکلف (93 و 143)، تجلی (36)، تسلیم (110)، تحیر (35)، تعلق (112)،  
توفیق (177)، جانان (حیب) (101)، جمع (وقت) (114)، جلال و جمال (35)،  
حقایق‌شناس (109 و 177)، حضور (177)، خاصان (35)، خوف و رجا (112)،  
فرقه (55)، داعی (35)، دلق (55)، دهشت (35)، رهرو (172)، سالک (35 و 101)،  
ساغر (35)، ساقی (101)، سماع (111 و 112)، صفا (خرقه) (55)، صدق (ارادات،

طامات(55)، صاحب ولایت(95)، عارف(109)، عشق(30)، طالب(35)،  
طلب(محبت)(35)، طریقت(35، 55 و 160)، فقر(115)، فقیر(55)، قدم(55)، کتم  
عدم(34)، ماجری(30)، معرفت(95)، می(101)، نیستی(115)، وجد(109)،  
همت(35، 78 و 121) و یقین(35).

### ج. حکایات عرفانی در بوستان

یکی از اقسام مهم تأثیر عرفان و تصوف در بوستان، حکایات عرفانی است.  
حکایات عرفانی بوستان را بدین انواع می‌توان تقسیم کرد:  
الف. حکایاتی که بیان‌گفته یکی از عرفا یا بیان تجربیات ناشی از سیر و  
سلوک از زبان یکی از عرفاست.  
ب. حکایاتی که برگرفته از کتب عمده عرفانی پیش از سعدی است.  
ج. حکایاتی که در بیان کرامات عرفاست.  
د. حکایاتی که نشانگر توجه سعدی به علو همت و فتوت و مروت و عیاری  
است.

الف. حکایاتی که بیان‌گفته یکی از عرفاست یا بیان تجربیات ناشی از سیر و  
سلوک از زبان یکی از عرفا مثل ذوالنون مصری، معروف کرخی و بایزید بسطامی  
و... است و یا حکایاتی که مضمون آنها در اخلاق عملی و سیره عرفانی است.  
طرح داستان در بوستان، گاهی برای بیان‌گفته یکی از عرفاست که تجربیات  
ناشی از سیر و سلوک خود را در اختیار سرگشتگان وادی عشق می‌گذارد.  
ذوالنون مصری از شهر خود می‌گریزد تا در آن مرز و بوم، گناهکاری زیست  
نکند و خدا بر مردم ببخشد و باران فرو ریزد.(بوستان، ص13) معروف کرخی  
برای پرستاری بیماری شب‌ها نمی‌خسبد و خود به تفقد درویش نالان قیام  
می‌کند، اما به محض اینکه شبی از خستگی خواب او را در می‌رباید، بیمار  
ژاژخای، شور و فریاد سر می‌دهد و به او ناسزا می‌گوید تا جایی که افراد خانواده  
او از او می‌خواهند او را رها کند، ولی معروف، شکایت بیمار را ناشی از مسامحه

و سستی و تقصیر خود در خدمت می‌داند و از درگاه حق عذر می‌خواهد (همان، ص 124-125) بر سر بایزید خاکستر می‌ریزند، وی با آن خاکستر سر و روی خود را نوازش می‌دهد تا مگر نوازشگر جهان‌آفرین، در جهان دیگر او را از آتش دوزخ در امان دارد. (همان، ص 116) این حکایت را به ابوسعید نیز نسبت داده‌اند. (ر.ک: همان، ص 322)

جنید بغدادی (در حکایتی که رنگ و بوی ملامت دارد) سگی را عاجز و گرسنه می‌بیند، زاد خود را با او قسمت می‌کند و در حالی که می‌گرید، چنین می‌گوید:

به ظاهر من امروز از این بهترم      دگر تا چه راند قضا بر سرم  
(همان، ص 132)

بابا کوهی (ابو عبد محمد ابن عبدالله معروف به باکویه) در حکایاتی که رنگ و بوی ملامت دارد، به مردی که نگران حفظ آبروی خود است، پند می‌دهد که به اخلاص روی آورد، زیرا به حيله و نیرنگ نمی‌توان به بهشت رفت:

برو جان بابا در اخلاص پیچ      که نتوانی از خلق رستن به هیچ  
کسانی که فعلت پسندیده‌اند      هنوز از تو نقش برون دیده‌اند  
نشاید به دستان شدن در بهشت      که بازت رود چادر از روی زشت  
(همان، ص 142)

از بایزید بسطامی نقل می‌شود که: من از مخالفم بیشتر در امانم تا از آن کسی که به من ارادت می‌ورزد، زیرا اولی عییم را به من می‌گوید، و دومی عییم را نمی‌بیند، و مرا می‌ستاید، و من دچار غرور می‌شوم. (همان، ص 144)

نیز حکایت کرم زاهد تبریزی که شبانه دزدی ناامید را جهت دزدی به خانه خود می‌برد:

عجب ناید از سیرت بخردان      که نیکی کنند از کرم با بدان  
در اقبال نیکان بدان می‌زیند      وگر چه بدان اهل نیکی نیند  
(همان، ص 131)

و در جایی از زبان صوفی‌ای که شکم و شهوت بر او غالب شده، چنین اندرز می‌دهد:

به دیناری از پشت راندم نشاط      به دیگر شکم را کشیدم سماط  
فرومایگی کردم و ابله‌ی      که این هم‌چنان پر نشد و آن تهی  
(همان، ص 148)

نیز حکایت تکلّه برادر سعد زنگی که با صاحب‌دلی می‌گوید: عمرم به بی‌حاصلی گذشت، می‌خواهم به کنج عبادت بنشینم، و عارف با تندى می‌گوید:

عبادت به جز خدمت خلق نیست      به تسبیح و سجاده و دلّق نیست  
(همان، ص 55)

ب. حکایاتی که برگرفته از کتب عمده عرفانی پیش از سعدی مثل رساله قشیریه، اسرار التوحید، کیمیای سعادت، تذکرة الاولیا و... است؛ نمونه‌ای از این حکایات در بوستان:

#### 1. حکایت منقول در باب اول بوستان:

شبی دود خلق، آتشی برفروخت      شنیدم که بغداد نیمی بسوخت  
یکی شکر گفت اندر آن خاک و دود      که دکان ما را گزندى نبود  
(ص 58)

این حکایت در کتب تصوف، دربارهٔ سری سقطی از بزرگان صوفیه روایت شده است: «السری السقطی: انا استغفرالله من قولی: الحمدلله منذ ثلاثین سنه، فقیل کیف؟ فقال: وقع حریق باللیل، فخرجت أنظر دکانی، فقیل: الحریق ابعده من دکانک. فقلت الحمدلله، ثم قلت: هب أن دکانک تخلّص، اما تهتمّ للمسلمین؟» (بوستان، ص 247) «و گفت سی سال است تا استغفار همی‌کنم از یک شکر که کردم. گفتند: چگونه بود؟ گفت: آتش اندر بغداد افتاد، کسی مرا خبر آورد که دکان تو نسوخت، گفتم الحمدلله و سی سال است تا پشیمانی همی‌خورم تا چرا خویشتن را از مسلمانان بهتر خواستم.» (ترجمه رساله قشیریه، ص 31)

#### 2. حکایت منقول در باب اول بوستان:

یکی را حکایت کنند از ملوک که بیماری رشته کردهش چو دوک  
(ص 64)

این حکایت در کتب تصوف، درباره سهل عبدالله تستری نقل شده: «از استاد علی دقاق شنیدم که گفت: یعقوب لیث را علتی رسید که طیبیان در آن، همه درماندند و او را گفتند: در ولایت تو نیکمردی است، او را سهل ابن عبدالله خوانند، اگر او تو را دعا کند، امید آن بود که خدای تعالی تو را عافیت دهد. سهل را حاضر کردند، وی را گفت: مرا دعا کن. سهل گفت: دعا چون کنم تو را و اندر زندان تو مظلومان‌اند، هر که در زندان توست، همه را رها کن. همه را رها کرد. سهل گفت: یارب چنان‌که ذلّ معصیت او را بنمودی، عزّ طاعت، وی را بنمای و وی را از این رنج، فرج فرست. در وقت، شفا پدید آمد. مالی بر سهل عرضه کردند، نپذیرفت. گفتند: اگر فرا پذیرفتی و همه به درویشان نفقه کردی، وی اندر زمین نگریست، هر چه سنگریزه بود، همه گوهر شد. شاگردان را گفت: آن کس که او را این دهند، مال یعقوب چه حاجت او را؟» (ترجمه رساله قشریه، 444-445؛ نیز بوستان، ص 253)

3. حکایت منقول در باب اول:

یکی از بزرگان اهل تمیز حکایت کند ز ابن عبدالعزیز  
(بوستان، ص 54)

برگرفته از این حکایت است: «خبر به عمر عبدالعزیز رضی الله عنه برداشتند که پسری از آن تو انگشتی خریده است به هزار درم، نامه‌ای نوشت که شنیدم که انگشتی خریده‌ای به هزار درم، چون نامه من به تو رسد، آن بفروش و هزار شکم گرسنه را سیر کن، و انگشتی ساز از دو درم و نگین او آهن چینی و بر او نویس: رحم الله امرأ عرف قدر نفسه، خدای رحمت کند بر آن‌که اندازه خویش داند.» (ترجمه رساله قشریه، ص 222؛ نیز بوستان، ص 242)

4. حکایت منقول در باب دوم بوستان: درباره شبلی که راضی نمی‌شود موری در انبان گندم، سرگشته و حیران بماند، و شب از اندیشه آنکه مور، بی‌سر و سامان است، خواب بر خود حرام می‌سازد.

این حکایت در کتب صوفیه، دربارهٔ بایزید بسطامی نوشته شده است: «او چون بویزید بود که به همدان تخم عصفور خرید، چیزی از آن به سر آمد. چون باز بسطام آمد، دو مورچه از او بیرون آمد با همدان شد، آن دو مورچه آنجا بنهاد.» (ترجمهٔ رسالهٔ قشریه، ص 163؛ نیز ر.ک: تذکرهٔ الاولیا، ص 165)

5. حکایت منقول در باب دوم بوستان: حکایت درویش با روباه که از زبان ابراهیم ادهم به شقیق بلخی در کتب تصوف نقل شده است: «ابراهیم به شقیق گفت: آغاز کار تو که تو را به اینجا رساند چه بود؟ گفت: در صحرایی می‌گذشتم. پرنده‌ای شکسته‌بال را در آنجا دیدم. به خود گفتم: بین این پرنده از کجا روزی می‌خورد؟ و در کنارش نشستم. ناگاه دیدم پرنده‌ای آمد و در منقارش ملخی بود. آن را در منقار پرنده شکسته‌بال نهاد. به خود گفتم: ای نفس، آن کسی که این پرندهٔ سالم را برای آن پرندهٔ شکسته‌بال در صحرایی گماشته است، قادر است که روزی مرا هم هر جا که باشم فراهم کند. پس کسب معاش را رها کردم و به عبادت پرداختم. پس ابراهیم گفت: ای شقیق، چرا پرندهٔ سالم نباشی که پرندهٔ بیمار را غذا داد تا از او برتر باشی؟» (بوستان، ص 284؛ به نقل از محاضرة الابرار، 172/1؛ نیز متنبی و سعدی، ص 163)

6. حکایت منقول در باب چهارم بوستان:

یکی پیش دانای خلوت‌نشین	بنالید و بگریست سر بر زمین
که باری بر این رند ناپاک و مست	دعا کن که ما بی‌زبانیم و دست...
برآورد مرد جهان‌دیده، دست	چه گفت ای خداوند بالا و پست
خوش است این پسر وقتش از روزگار	خدایا همه وقت او خوش بدار
کسی گفتش ای قدوهٔ راستی	بر این بد چرا نیکویی خواستی
چنین گفت بینندهٔ تیزهوش	چو سر سخن در نیایی مجوش
به طامات مجلس نیاراستم	ز دادآفرین توبه‌اش خواستم
که هر گه که باز آید از خوی زشت	به عیشی رسد جاودان در بهشت

(بوستان، ص 121)



چنین رفتاری را به معروف کرخی نسبت داده‌اند: «براهیم اطروش گویید به بغداد نزدیک معروف کرخی نشسته بودم به دجله؛ قومی جوانان بگذشتند در زورقی و دف همی زدند و شراب همی خوردند و بازی همی کردند. معروف را گفتند نبینی که آشکارا معصیت همی کنند دعا برایشان کن. دست برداشت، گفت: یارب چنان که ایشان را در دنیا شاد کرده‌ای، ایشان را در آخرت شادی ده. گفتند: یا شیخ دعایی کن برایشان به بدی. گفت: چون در آخرت ایشان را شادی دهد، امروز به نقد توبه کرامت کند.» (ترجمه رساله قشریه، ص 206؛ نیز ر.ک: بوستان، ص 331)

7. حکایت منقول در باب چهارم بوستان:

نه تن پرور و نازک‌اندام بود	شنیدم که لقمان سیه‌فام بود
زبون دید و در کار گل داشتش	یکی بنده خویش پنداشتش
به سالی سرایی ز بهرش بساخت	جفا دید و با جور و قهرش بساخت
ز لقمانش آمد نهی بی فراز	چو پیش آمدش بنده رفته باز
بخندید لقمان که پوزش چه سود؟...	به پایش در افتاد و پوزش نمود

(بوستان، ص 131)

شبهه این حکایت را در کتب تصوف در باب خیر نساج (ابوالحسن محمد ابن اسماعیل سامری، م 320 هـ) آورده‌اند: «گویند نام وی محمد ابن اسماعیل بود، از سامره و او را خیرالنساج بدان گفتندی که وی به حج می‌شد، مردی بر در کوفه وی را بگرفت که تو بنده منی و تو خیر نامی و سیاه بود، مخالفت نکرد و آن مرد او را فرا خز بافتن نشانده، چون گفتی یا خیر، گفتی لبیک. پس از چند سال گفت: مرا غلط افتاد و تو بنده من نه‌ای و نام تو خیر نیست و از آنجا بشد و گفت: نامی که مردی مسلمان بر من نهاد، بدل نکنم.» (ترجمه رساله قشریه، ص 69-70؛ نیز بوستان، ص 346)

8. حکایت منقول در باب چهارم:

به شب در سر پارسایی شکست	یکی بربطی در بغل داشت مست
بر سنگدل برد یک مشت سیم	چو روز آمد آن نیکمرد سلیم

www.SID.ir

که دوشینه معذور بودی و مست  
 تو را و مرا بریط و سر شکست  
 مرا به شد آن زخم و برخاست بیم  
 تو را به نخواهد شد الا به سیم  
 (بوستان، ص 132)

این حکایت را دربارهٔ بایزید بسطامی نقل کرده‌اند: «نقل است که شیخ، شبی از گورستان می‌آمد. جوانی از بزرگ‌زادگان بسطام بریطی می‌زد. چون نزدیک شیخ رسید، شیخ گفت: لاحول و لا قوة الا بالله. جوان بریط بر سر شیخ زد و هر دو بشکست. شیخ با زویاه آمد و علی‌الصباح، بهای بریط به دست خادم با طبقی حلوا پیش آن جوان فرستاد و عذر خواست و گفت: او را بگوی که بایزید عذر می‌خواهد و می‌گوید که دوش آن بریط در سر ما شکستی. این قراضه بستان، و دیگری را بخر و این حلوا بخور تا غصهٔ شکستگی و تلخی آن از دلت برود. چون جوان، حال چنان دید، بیامد و در پای شیخ افتاد و توبه کرد و بسیار بگریست و چند جوان دیگر با او موافقت کردند به برکت اخلاق شیخ.» (تذکره الاولیا، ص 171؛ نیز رک: بوستان، ص 346)

9. حکایت منقول در باب هفتم بوستان:

چه خوش گفت دیوانهٔ مرغزی  
 حدیثی کز او لب به دندان گزی  
 من ار نام مردم به زشتی برم  
 نگویم به جز غیبت مادرم  
 که دانند پروردگان خرد  
 که طاعت همان به که مادر برد  
 (بوستان، ص 161)

منظور از دیوانهٔ مرغزی، ابو عبدالرحمن عبدالله ابن مبارک مروزی از زاهدان مشهور و متوفای 181 ه.ق است. در ترجمهٔ رسالهٔ قشیریه در این باره چنین آمده است: «به نزدیک عبدالله مبارک حدیث غیبت همی رفت؛ گفت اگر کسی را غیبت کردم، پدر و مادر را کردم که ایشان اولی‌ترند به حسنات من.» (ص 236؛ نیز بوستان، ص 380)

10. حکایت منقول در باب هفتم بوستان:

یکی پیش داود طایی نشست  
 که دیدم فلان صوفی افتاده مست  
 قی‌آلوده دستار و پیراهنش  
 گروهی سگان حلقه پیرانش

به آزار از او در هم سرکشید  
به کار آید امروز، یار شفیق  
که در شرع نهی است و در خرقة عار  
عنان سلامت ندارد به دست  
به فکرت فرو رفت چون خر به گل  
نه یارا که مست اندر آرد به دوش  
ره سرکشیدن ز فرمان ندید  
در آورد و شهری بر او عام جوش  
زهی پارسایان پاکیزه دین...  
به ناکام بردش به جایی که داشت  
دگر روز پیرش به تعلیم گفت  
که دهرت نریزد به شهر آبروی  
(بوستان، ص 158)

چو پیر از جوان این حکایت شنید  
زمانی برآشفست و گفت ای رفیق  
برو زآن مقام شنیعش بیار  
به پشتش در آور چو مردان که مست  
نیوشنده شد زین سخن تنگدل  
نه زهره که فرمان نگیرد به دوش  
زمانی بیچید و درمان ندید  
میان بست و بی اختیارش به دوش  
یکی طعنه می زد که درویش بین  
بلا دید و روزی به محنت گذاشت  
شب از فکرت و نامرادی نخفت  
مریز آبروی برادر به کوی

یادآور حکایتی است موجز و پندآموز از ابوسعید ابوالخیر در معنی عیب‌پوشی:  
«روزی شیخ را گفتند یا شیخ فلان مریدت بر فلان راه افتاده است مست و خراب.  
فرمود: بحمدالله که بر راه افتاده است، از راه نیفتاده است.» (حالات و سخنان، ص 155)  
ج. حکایاتی که در بیان کرامات عرفاست؛ نمونه‌ای از این حکایات در بوستان:

#### 1. حکایت منقول در دیباجه بوستان:

حکایت کنند از بزرگان دین      حقیقت‌شناسان راه یقین  
که صاحب‌دلی بر پلنگی نشست      همی‌راند رهوار و ماری به دست...  
(بوستان، ص 41)

در این حکایت، سعدی ضمن بیان کرامات اولیا از زبان مرد راه خدا، به کسی  
که از او می‌پرسد که مرا بدین راه، راهنمایی کن چنین می‌گوید:

تو هم گردن از حکم داور مپیچ      که گردن نیچد ز حکم تو هیچ  
(همان، ص 41)

این داستان را برخی برگرفته از داستان منقول از ملاقات ابوعلی سینا و شیخ خرقانی دانسته‌اند. (مکتب عرفان سعدی، ص 54-55)

2. در این ابیات منقول در باب سوم بوستان «در محبت روحانی» سعدی این‌گونه به کرامات اولیا اشاره می‌کند:

گروهی علمدار عزلت‌نشین	قدم‌های خاکی دم آتشین
به یک نعره کوهی ز جا بر کنند	به یک ناله شهری به هم بر زنند
چو بادند پنهان و چالاک پوی	چو سنگند خاموش و تسبیح‌گوی

(بوستان، ص 101)

3. در حکایت منقول در باب سوم به یکی از کرامات اولیا یعنی «سجاده بر آب گستردن» و «بر روی دریا قدم زدن» اشاره می‌کند:

قضا را من و پیری از فاریاب	رسیدیم در خاک مغرب به آب
مرا یک دم بود برداشتند	به کشتی و درویش بگذاشتند
سیاهان براندند کشتی چو دود	که آن ناخدا، ناخدا ترس بود
مرا گریه آمد ز تیمار جفت	بر آن گریه فهقه بخندید و گفت
مخور غم برای من ای پرخرد	مرا آن کس آرد که کشتی برد
بگسترده سجاده بر روی آب	خیال است پنداشتم یا به خواب
ز مدهوشیم دیده آن شب نخفت	نگه بامدادان به من کرد و گفت
عجب ماندی ای یار فرخنده‌رای؟	تو را کشتی آورد و ما را خدای
چرا اهل دعوی بدین نگروند	که ابدال در آب و آتش روند...
پس آنان که در وجد مستغرقند	شب و روز در عین حفظ حقند...
تو بر روی دریا قدم چون زنی	چو مردان که بر خشک تردامنی

(همان، ص 109)

4. حکایت منقول در باب دوم (که در برخی نسخه‌های بوستان از جمله نسخه فروغی و یوسفی در متن نیست) به کرامت «بر روی آب اندرز فرمودن» اولیا اشاره می‌کند که البته برخی مقامات‌نویسان عرفانی مثل جامی، این مصرع را

مربوط به همنشینی سعدی با سهروردی در سفر دریا دانسته اند. به نظر نگارنده می‌تواند اشاره باشد به کرامتی که سعدی بدو نسبت داده:

مرا شیخ دانای مرشد شهاب      دو اندرز فرمود بر روی آب  
یکی آنکه در جمع بدبین مباش      دوم آنکه در نفس خودبین مباش  
(شرح بوستان خزائی، ص 170، یوسفی، ص 449)

د. حکایاتی که نشانه خستگی مردم از دون‌همتی‌ها و میل به علو همت و فتوت، و البته بیانگر توجه خاص سعدی به فتوت و جوانمردی و عیاری است. استاد شفیعی کدکنی، ضمن اشاره به این مسئله در شعر سعدی، اسنادی درباره تعلق سعدی به مکتب عیاری و فتوت ارائه داده است. (ر.ک: مقاله «سعدی در سلاسل جوانمردان»، ص 5-16) البته توجه سعدی به مروت و عیاری، بی‌ارتباط با فضای فکر عرفانی سعدی نیست. در تأیید این مسئله می‌توان به مواردی از توجه سعدی به این مسئله در بوستان نیز اشاره کرد: حکایات منقول در باب دوم مربوط به حاتم طایی، حکایت ص 89، حکایت ص 90، حکایت ص 92، حکایت درباره کرم و جوانمردی (ص 96)، حکایت گفتار اندر ثمره جوانمردی (ص 87)، حکایت کرم مردان صاحب‌دل. (ص 84) نیز کاربرد مکرر واژه مروت در بوستان. (ر.ک: ص 90، 92، 149 و 151)

#### د. اندیشه‌های ملامتی در بوستان

یکی از مهم‌ترین جلوه‌های تأثیر جهان‌بینی عرفانی در شعر سعدی و به‌ویژه در غزلیات و بوستان، وجود اندیشه‌های ملامتی و متفرعات آن است؛ به‌ویژه آنچه در ارتباط با نفی ریا، اخلاص، نفی خودی و تحمل‌پذیری در رفتار با دیگران است. وجه غالب در رفتار صوفیه ملامتیه نیز اخلاص و مبارزه با ریاست است و بدان سبب است که سلمی از تأمل در وجه آموزش‌های فتوت‌آمیز در میان صوفیه، کتاب الفتوة خود را پرداخته و از تأمل در وجه اخلاص و مبارزه با ریای تصوف، کتاب الملامتیه خود را شکل داده است. (قلندریه در تاریخ، ص 113)

نکته قابل ملاحظه در مورد توجه سعدی به افکار ملامتی و ارتباط این اندیشه از یکسوی با صوفیان و از یک سوی با جوانمردان و فتیان است؛ مطلبی که استاد ابوالعلاء عقیفی نیز در مقدمه کتاب الملامتیه و الصوفیه و اهل الفتوة بدان اشاره کرده است. بدین طریق معلوم می‌شود که عرفان سعدی و ارتباط آن با افکار ملامتی از یکسو به فتوت نزدیک است و از یکسو، نقد راه و رسم صوفیه است؛ البته توجه سعدی به فتوت نیز به عنوان یکی از جنبه‌های تصوف مطرح است، و فتوت صوفیانه را از تصوف جدا کردن ظاهراً نوعی زیر ذره‌بین بردن یکی از وجوه تصوف است. روی هم رفته، میان فتوت صوفیانه و راه و رسم ملامت پیوندهایی وجود دارد و تعارضی میان آنها نیست. استاد عقیفی در این باره می‌گوید: «ابطه فتوت با ملامت بیشتر است از رابطه ملامت با تصوف» هم چنین یادآوری می‌کند که وقتی سلمی به تغییر صفات ملامتیان می‌کوشد، نابترین صفات فتوت را یاد می‌کند، و ملامتیان نخستین نیز در فهمی که از ملامت داشته‌اند، آن را نوعی فتوت دیده‌اند و خود را فتیان و رجال» (ر.ک: قلندریه در تاریخ، ص 114، 116 و 527)

کسانی که درباره ملامتیه اظهار نظر کرده‌اند، عمدتاً روی همین مسئله یعنی اخلاص و نفی ریا تأکید کرده‌اند. معروف‌ترین این روایات، سخن صاحب عوارف المعارف در قرن ششم است که بر دست عبدالرحمن جامی در قرن نهم بیان شده و خلاصه آن این است که ملامتیه، جماعتی باشند که در رعایت معنی اخلاص و محافظت قاعده صدق، غایت جهد مبذول دارند؛ در اخفای طاعات و کتم خیرات از نظر خلق، مبالغت واجب دانند با آنکه هیچ دقیقه از صوالح اعمال، مهمل نگذارند و تمسک به جمیع فضایل و نوافل از لوازم شمرند، و مشرب ایشان در کل اوقات، تحقیق معنی اخلاص بود... و هم‌چنان که عاصی از ظهور معصیت بر حذر بود، ایشان از ظهور طاعت- که مظنه ریا باشد- حذر کنند تا قاعده اخلاص خلل نپذیرد. (ر.ک: قلندریه در تاریخ، ص 35؛ نیز نفحات الانس،

ص 6)

جرجانی نیز در تعریف ملامتیه به وجه اخلاص و نفی ریا در رفتار آنان توجه خاص داشته است: «الملامتیه هم الذین لم یظهروا مما فی بواطنهم علی ظواهرهم و هم یجتهدون فی تحقیق کمال الاخلاص ...» (تعریفات، ص 101) هم چنین خراکوشی در کتاب تهذیب الاسرار در باب «ملامتیان و صفات ایشان» به نفی ریا و اخلاص و ترک دعاوی در رفتار ایشان اشاره کرده است. (ر.ک: تهذیب الاسرار، ص 39-42)

ابوطاهر مقدسی نیز در ذکر این گروه اشاره کرده که «اهل اباحه و اهمال‌اند و هیچ از سرزنش سرزنشگران نگران نیستند.» (قلندریه در تاریخ، ص 103؛ به نقل از البدء و التاریخ، 148/5)

سلمی نیز در رساله ملامتیه خود، اصول مذهب ملامتیه را در چهل و پنج اصل خلاصه کرده که برخی از آن‌ها از این قرارند: گزاردن حقوق دیگران و ترک تقاضای خود، بردباری در برابر جفای دیگران، متهم داشتن نفس در همه حال، باطل دانستن پسندیدن عمل و طاعت خویش، به عیب خویش معترف بودن قبل از دیدن عیب مردمان، تقصیر خویش را و عذر خلق را در آنچه هستند، دیدن، خرسند نبودن از احوال خود در هیچ حال و ... (ر.ک: قلندریه در تاریخ، ص 120 به بعد)

مجموعه این اندیشه‌های ملامتی در شعر سعدی نیز بارز است و به‌ویژه نمونه‌هایی از آن را می‌توان در بوستان نشان داد؛ اندیشه‌های ملامتی هم در ضمن ابیات بوستان پراکنده است، نظیر این ابیات:

1. تمنا کند عارف پاکباز  
به دريوزه از خويشتن ترک آز  
چو هر ساعتش نفس گوید بده  
به خواری بگرداندش ده به ده  
(بوستان، ص 56)

2. خوشا وقت شوریدگان غمش  
گدایانی از پادشاهی نفور  
دمادم شراب الم درکشند  
وگر تلخ بینند دم در کشند...  
نه تلخ است صبری که بر یاد اوست  
که تلخی، شکر باشد از دست دوست

سبک‌تر بدبخت‌تر مست، بیار  
Archive of SID  
که چون آب حیوان به ظلمت درند...  
(همان، ص 100)

وگر نه ره عافیت پیش گیر...  
وزین نکته جز بی خود آگاه نیست  
(همان، ص 111)

پس ای بنده افتادگی کن چو خاک  
ز خاک آفریدندت آتش مباح  
به بیچارگی تن بینداخت خاک  
از آن دیو کردند از این آدمی  
(همان، ص 115)

خجل شد چو پهنای دریا بدید...  
صدف در کنارش به جان پرورید  
(همان، ص 115)

چو چنگ ای برادر، سرانداز پیش  
(همان، ص 156)

و هم برخی حکایات بوستان، رنگ و بوی ملامت دارد؛ این حکایات را سعدی از برخی صوفیه عمدتاً کسانی مثل معروف کرخی، بایزید بسطامی، عبدالله ابن مبارک مروزی، باباکوهی و گاهی نیز از شخصیت‌های داستانی مثل زاهد تبریزی نقل کرده است؛ نمونه‌ای از این حکایات:

1. حکایت منقول در باب چهارم بوستان درباره بایزید بسطامی که چون از گرمابه بیرون آمد، بر سر او خاکستر ریختند، و او شکرانه‌گویان می‌گفت:

که ای نفس من در خور آتشم به خاکستری روی در هم کشم  
(همان، ص 116)

ملامت‌کشانند مستان یار  
به سر وقتشان خلق ره کی برند

3. اگر مرد عشقی کم خویش گیر  
که تا با خودی در خودت راه نیست

4. ز خاک آفریدت خداوند پاک  
حریص و جهان‌سوز و سرکش مباح  
چو گردن کشید آتش هولناک  
چو آن سرفرازی نمود این کمی

نیز در این معنی:

یکی قطره باران ز ابری چکید  
چو خود را به چشم حقارت بدید

5. نخواهی که باشی چو دف روی ریش



2. حکایت عیسی و عابد و ناپارسا در باب چهارم و این ابیات: *Archive of SID*  
ندانست در بارگاه غنی که بیچارگی به ز کبر و منی  
که را جامه پاک است و سیرت، پلید در دوزخش را نباید کلید  
بر این آستان عجز و مسکینات به از طاعت و خویشتن بینی‌ات  
چو خود را ز نیکان شمردی، بدی نمی‌گنجد اندر خدایی، خودی...  
از این نوع طاعت نیاید به کار برو عذر تقصیر طاعت بیار  
(همان، ص 118)

3. حکایت در معنی تواضع نیک‌مردان در باب چهارم:  
شنیدم که فرزانه‌ای حق‌پرست گریبان گرفتش یکی رند مست  
از آن تیره‌دل مرد صافی‌درون قفا خورد و سر بر نکرد از سکون  
یکی گفتش آخر نه مردی تو نیز؟ تحمل دریغ است از این بی‌تمیز  
شنید این سخن مرد پاکیزه‌خوی بدو گفت از این نوع دیگر مگوی...  
ز هشیار عاقل نزیید که دست زند در گریبان نادان مست  
(همان، ص 123)

4. حکایت معروف کرخی و مسافر رنجور منقول در باب چهارم که پیش‌تر  
نقل شده، نیز با افکار ملامتی مناسبت تمام دارد. (ر.ک: همان، ص 125)  
5. حکایت منقول در باب چهارم و این ابیات در معنی تواضع و نیازمندی که  
با افکار ملامتی مناسبت کامل دارد:

نپنداری ای دیدهٔ روشنم کز ایدر سگ، آواز کرد این منم  
چو دیدم که بیچارگی می‌خرد نهادم ز سر کبر و رای و خرد  
چو سگ بر درش بانگ کردم بسی که مسکین‌تر از خود ندیدم کسی  
در این حضرت آنان گرفتند صدر که خود را فروتر نهادند قدر  
(همان، ص 129)

6. حکایت حاتم اصم منقول در باب چهارم که خود را به ناشنوایی می‌زند:  
فرامی‌نمایم که می‌نشونم مگر کز تکلف مبراً شوم  
[www.SID.ir](http://www.SID.ir)

چو کالیو دانندم اهل نشست  
بگویند نیک و بدم هر چه هست  
اگر بد شنیدن نیاید خوشم  
ز کردار بد دامن اندر کشم  
(همان، ص 130)

7. حکایت زاهد تبریزی که پیش تر نقل شد. (ر.ک: همان جا)

8. حکایت لقمان حکیم نیز که پیش تر نقل شد. (ر.ک: همان، ص 131)

9. حکایت جنید و سیرت او در تواضع منقول در باب چهارم که پیش تر نقل شد:

شنیدم که در دشت صنعا جنید سگی دید بر کنده، دندان صید  
شنیدم که می گفت و خوش می گریست که داند که بهتر ز ما هر دو کیست؟  
به ظاهر من امروز از این بهترم دگر تا چه راند قضا بر سرم  
(همان، ص 132)

10. حکایت زاهد و بربط زن، منقول در باب چهارم که پیش تر نقل شد:

از این دوستان خدا بر سرند که از خلق بسیار بر سر خورند  
(همان جا)

11. حکایت صبر مردان بر جفا منقول در باب چهارم و این ابیات که با افکار

ملاطمتی مناسبت تمام دارد:

ریاضت کش از بهر نام و غرور که طبل تهی را رود بانگ دور  
پسند آمد از عیب جوی خودم که معلوم من کرد خوی بدم  
گر آنی که دشمنت گوید، مرنج و گر نیستی گو برو بادسنج  
جز آن کس ندانم نکو گوی من که روشن کند بر من آهوی من  
(همان، ص 133)

12. حکایت ذوالنون مصری منقول در باب چهارم که پیش تر نقل شد. (ر.ک:

همان، ص 134)

13. حکایت منقول در باب پنجم از قول باباکوهی که پیش تر نیز نقل شد:

کسانی که فعلت پسندیده اند هنوز از تو نقش برون دیده اند  
(همان، ص 142)

14. حکایت منقول در باب پنجم و این ابیات که با افکار ملامتی مناسبت تمام

دارد:

پس این پیر از آن طفل نادانتر است      که از بهر مردم به طاعت در است  
کلید در دوزخ است آن نماز      که در چشم مردم گزاری دراز  
اگر جز به حق می‌رود جادوات      در آتش فشانند سجاده‌ات

(همان، ص 143)

### ه. اشاره به آداب و رسوم صوفیه

این مسئله نیز از نشانه‌های تأثیر تفکر عرفانی در بوستان است؛ نمونه‌ای از این موارد:

1. ابیات زیر به رسم خرقه دریدن صوفیان اشاره دارد که بر اثر وجد و شور و حال غالباً در مجلس سماع، بی‌اختیار و در عالم بی‌خودی و مجذوبی (که در بیت مورد نظر به آشفتگی تعبیر شده) به این کار دست می‌زده‌اند. به علاوه، طرح خرقه یعنی خرقه انداختن و خرقه به در آوردن هم در این موارد به وقوع می‌پیوسته است:

قوی بازوانند و کوتاه‌دست      خردمند شیدا و هشیار مست  
گه آسوده در گوشه‌ای خرقه‌دوز      گه آشفته در مجلسی خرقه‌سوز

(همان، ص 102)

2. سعدی در بیت زیر، مراقبه و مکاشفه عرفا را تصویر می‌کند:

به خود سر فرو برده همچون صدف      نه مانند دریا برآورده کف

(همان، ص 103)

3. ابیات زیر اشاره است به دست‌افشانی و پای‌کوبی و سماع صوفیان:

مکن عیب درویش مدهوش مست      که غرق است از آن می‌زند پا و دست

(همان، ص 112)

شبی بر ادای پسر گوش کرد      سماعش پریشان و مدهوش کرد

(همان، ص 112)

4. بیت زیر:

### *Archive of SID*

یکی باز را دیده بردوخته است یکی دیده‌ها باز و پر سوخته است  
(همان، ص 35)

اشاره است به نوعی تربیت پرندگان که در کتب اخلاقی و عرفانی در باب تأدیب نفس ذکر می‌کنند از جمله غزالی در باب نفس چنین نوشته: «مثل نفس همچون باز است که تأدیب وی بدان کند که مر او را اندر خانه کنند و چشم او بدوزند تا از هر چه در او بوده است، خو باز کند، آنگاه اندک اندک گوشت همی دهند تا با بازدار الفت گیرد و مطیع وی گردد.» (کیمیای سعادت، 524/2؛ نیز گلستان، ص 210)

### و. نامگذاری عرفانی ابواب بوستان

گونه دیگر تأثیر جهان‌بینی عرفانی در بوستان، نامگذاری ابواب آن و نیز مضامین کلی این ابواب و ارتباط آن با مسائل اخلاقی و انسانی و عرفان عملی و اجتماعی است؛ باب دوم در احسان از مراتب عرفان عملی است، و مضامینی چون کرم و جوانمردی و نیکوکاری که در این باب آمده، چنان‌که پیش‌تر نیز اشاره شد، بی‌ارتباط با ذهنیت عرفانی سعدی نیست. باب سوم، در عشق و شور و مستی و مسائلی چون «در محبت روحانی»، «در معنی تحمل محب صادق»، «در معنی اهل محبت»، «در معنی غلبه وجد و سلطنت عشق»، «در فدا شدن اهل محبت»، «در صبر و ثبات روندگان»، «در معنی استیلائی عشق بر عقل» و «در معنی فنای موجودات در وجود باری» مناسب تمام با آموزه‌های عرفانی دارد. عنوان ابواب چهارم و پنجم و ششم، یعنی تواضع و رضا و قناعت نیز از ارکان عرفان عملی است. (برای نمونه ر.ک: ترجمه رساله قشیریه، باب 15، 19 و 25) باب هفتم نیز با عنوان تربیت، درباره پرورش معنوی انسان است. در نظر سعدی، نتیجه تربیت درست، حق‌شناسی، شناختن قدر عافیت و در گذشتن از خطاها و در فرجام کار پیوستن به مبدأ هستی است؛ در این باب، سعدی به نصیحة الملوک غزالی و دو

باب این کتاب که درباره خرد و بیان حکمت‌های حکیمان است، نظر دارد. (ر.ک: شرح بوستان خزائلی، ص سیزده مقدمه) باب هشتم در شکر بر عافیت است، و مضامینی چون «صنع باری در ترکیب خلقت انسان» و «گزاردن شکر نعمت» و «سابقه حکم ازل و توفیق خیر» در این باب نیز آمیخته با آموزه‌های عرفانی است. باب نهم در توبه و راه صواب درباره پوزش به درگاه حق از مقامات عرفانی است. (ر.ک: ترجمه رساله قشیریه، ص 136) و باب دهم مناجات نیز بی‌ارتباط با جهان‌بینی عرفانی نیست.

سعدی در بوستان از عرفایی چون بایزید بسطامی، شبلی، جنید بغدادی، معروف کرخی، حاتم اصم، ذوالنون مصری، داوود طایی، شیخ عبدالله باکویه (بابا کوهی)، عبدالله ابن مبارک مروزی، شیخ شهاب‌الدین سهروردی، به تصریح نام برده و از آن‌ها حکایات یا سخنانی نقل کرده است. هم‌چنین از مقامات عرفایی چون شقیق بلخی، ابوسعید ابوالخیر، ابراهیم ادهم، ابوعثمان حیری، خیر نساج، سری سقطی و... نیز در بوستان مطالبی نقل شده است.

هم‌چنین سعدی در ذکر مقامات عرفا به نظر می‌رسد به کتبی چون نصیحه الملوک، احیاء العلوم‌الدین و کیمیای سعادت غزالی، رساله قشیریه امام قشیری، اسرارالتوحید محمد ابن منور و دیگر مقامات‌نویسان عرفانی نظر داشته است.

## ز. توجه به آیات و احادیث و معانی عرفانی آن

به سبب تربیت خاص سعدی، این موضوع در آثار سعدی و به‌ویژه در بوستان، بازتاب خاصی دارد و به‌ویژه در دیباچه بوستان، کمتر بی‌تی است که بی‌توجه به معنای معرفتی آیات قرآن کریم و احادیث باشد. نیز بسیاری از ابیات سعدی در بوستان، ترجمه کلمات مشایخ یا بیان احادیث و روایات در احوالات عرفانی است. (برای اطلاع بیشتر ر.ک: شرح بوستان خزائلی و یوسفی)

## نتیجه‌گیری

### Archive of SID

چنان‌که ملاحظه می‌شود در این نوشته، به بررسی محورهای عمده تفکر عرفانی در بوستان پرداخته شده و از این بررسی به خوبی دریافت می‌شود که فکر غالب در منظومه فکری سعدی و در آثار او، مجموعه فرهنگ عرفانی است و این مسئله البته به دلیل تسلط این جریان فکری در فرهنگ ایرانی در عصر سعدی است. مسئله دیگری که می‌توان از این بحث نتیجه گرفت این است که گرایش سعدی به عرفان و کاربرد مفاهیم عرفانی که به دلیل تربیت عرفانی اوست، گاهی حتی بیانگر اعتقاد وی به آموزه‌های عرفانی است، چنان‌که در تأیید این امر پیش‌تر از تذکرها نیز مطالبی نقل شد؛ نکته قابل توجه دیگر درباره عرفان سعدی، گرایش او به برخی مکاتب خاص عرفانی به‌ویژه اندیشه‌های ملامتی و نیز اندیشه‌های اهل فتوت و مروت است که در منظومه فکری او جایگاه ویژه‌ای دارد. مجموعه این مسائل، بیانگر نوعی احترام و یا حتی اعتقاد سعدی به این‌گونه مفاهیم تواند بود.



## منابع

- قرآن کریم.  
- احادیث منثوی؛ بدیع‌الزمان فروزانفر، ج 3، امیرکبیر، تهران 1361.  
- اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید ابوالخیر؛ محمد ابن منور، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، ج 3، آگاه، تهران 1371.  
- بوستان سعدی (سعدی‌نامه)؛ تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، ج 4، خوارزمی، تهران 1372.  
- تاریخ ادبیات در ایران؛ ذبیح‌الله صفا، فردوسی، تهران 1363.  
- تاریخ‌گزیده؛ حمدالله مستوفی، به اهتمام عبدالحسین نوایی، ج 2، امیرکبیر، تهران 1362.  
- تذکره الاولیا؛ فریدالدین محمد عطار نیشابوری، تصحیح محمد استعلامی، ج 6، زوار، تهران

1370

Archive of SID

- تذکرة الشعراء؛ دولت‌شاه سمرقندی، به اهتمام ادوارد براون، چ 1، اساطیر، تهران 1382.
- ترجمه رساله قشریه؛ تصحیح فروزانفر، چ 2، علمی و فرهنگی، تهران 1361.
- تعریفات؛ السید الشریف علی بن محمد الجرجانی، ناصر خسرو، تهران، بی تا.
- تمهیدات؛ عین‌القضات همدانی، تصحیح عقیف عسیران، چ 5، منوچهری، تهران 1371.
- تهذیب الاسرار؛ تألیف عبدالملک ابن محمد ابراهیم النیسابوری الخرکوشی، تحقیق بسام محمد بارود، المجمع الثقافی، ابوظبی، 1999م.
- جست‌وجو در تصوف ایران؛ عبدالحسین زرین کوب، چ 3، امیرکبیر، تهران 1367.
- حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر؛ جمال‌الدین ابوالروح، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، سخن، تهران 1384.
- دیوان حافظ؛ تصحیح و حواشی علامه قزوینی و قاسم غنی، چ 2، نشر آروین، بی جا، 1373.
- دیوان اشعار سیف فرغانی؛ تصحیح و مقدمه ذبیح‌الله صفا، چ 2، فردوسی، تهران 1366.
- رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا؛ بدیع‌الزمان فروزانفر، چ 2، زوار، تهران 1361.
- «سعدي در سلاسل جوانمردان»؛ محمدرضا شفیعی کدکنی، فصلنامه مطالعات عرفانی، شماره 2، زمستان 1384.
- شرح بوستان؛ محمد خزائلی، چ 8، چاپخانه محمدحسن علمی، تهران 1370.
- شرح مثنوی شریف؛ بدیع‌الزمان فروزانفر، زوار، تهران 1371.
- طبقات الصوفیه؛ لأبی عبدالرحمن سلمی، بتحقیق نورالدین شریبه، الناشر مكتبة الخانجي بالقاهره، الطبعة الثالثة، 1997/1418م.
- قلندریه در تاریخ (دگردیسی‌های یک ایدئولوژی)؛ محمدرضا شفیعی کدکنی، چ 1، سخن، تهران 1386.
- کشف الاسرار و عده الابرار؛ ابوالفضل میبدي، به اهتمام علی اصغر حکمت، امیرکبیر، تهران 1361.
- گلستان سعدي؛ تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چ 2، خوارزمی، تهران 1369.
- مثنوی و سعدي؛ حسینعلی محفوظ، چ 1، روزنه، تهران 1377.
- مثنوی معنوی؛ بر اساس نسخه قونیه، تصحیح و پیشگفتار عبدالکریم سروش، چ 1، علمی و فرهنگی، تهران 1370.

- Archive of SID
- مجموعه مقالات و اشعار فروزانفر؛ به کوشش عنایت‌الله مجیدی، بنا مقدمه عبدالحسین زرین کوب، کتابفروشی دهخدا، تهران، بی تا.
- مرصادالعباد؛ نجم‌الدین رازی، به اهتمام محمدامین ریاحی، چ 6، علمی و فرهنگی، تهران 1374.
- مکتب عرفان سعدی؛ نگارش صدرالدین محلاتی شیرازی، قسمت اول، چ 2، انتشارات دانشگاه شیراز، 1346.
- نفحات الانس من حضرات القدس؛ نورالدین عبدالرحمن جامی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد عابدی، چ 5، سخن، تهران 1386.